

درس دویست و هفتاد و سوم: صوت ۲۸۵

کلام مرحوم حکیم بر استدلال اخباریین به عقل بر
وجوب احتیاط در شبهات (۳)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوم از ادله اخباریین بر وجوب احتیاط بر شبهات تحریمیه و حکمیه عبارت از دلیل عقل است. شکی نیست که علم اجمالی به وجود اوامر و نواهی شرعیه بر موارد منضم بها وجود دارد و قاعده عقلی بر براءت ذمه و براءت تکلیف نسبت به موارد علم اجمالی هم محقق است. بناءً علی هذا عقل به خروج از ذمه نسبت به جمیع اطراف علم اجمالی در مورد اوامر و نواهی مجعوله حاکم است. این استدلال، استدلال اخباریون است.

مرحوم آقای حکیم در اینجا همان طوری که عرض شد نسبت به کیفیت انعقاد علم اجمالی و کیفیت انحلال آن بیانی دارند که به خاطر توسعه در مطلب تقریرات ایشان را دیدم. شما هم آن تقریرات را شبها مطالعه کنید و تقریرات ایشان همان حقائق الأصول است. نسبت به مطالبی که در آنجا هست ما آنها را متعرض می شویم و توضیحی که نیاز دارد و

شرح و بیان و تفصیلی که نسبت به آن هست عرض می‌شود. راجع به کیفیت علم اجمالی و انحلالش ایشان می‌فرمایند که اگر چنانچه تکلیفی به امور متعدده‌ای تعلق بگیرد که آن امور متعدده و متکثره مشتمل بر مورد تکلیف باشند، ممکن است به انحائی این مسئله متصور بشود؛ یکی اینکه آن علم انسان نسبت به آن مورد ملزم در اشمال علم اجمالی، به همان کیفیت و به همان وضع، علم تفصیلی به آن تعلق بگیرد یا اینکه علم اجمالی به خصوص او تعلق بگیرد و به همان مقداری که علم اجمالی اول نسبت به آن مورد بود. یا اینکه علم اجمالی تعلق به یک مورد بگیرد و از نقطه نظر اختلاف با علم اجمالی دوم یا با علم تفصیلی دوم تفاوت داشته باشد. مثلاً علم اجمالی به نجاست إناء در بین ثلاثة آنیه تعلق بگیرد و علم تفصیلی به غصبت یکی از این اوانین تعلق بیگردد، یا علم اجمالی به یک مورد تعلق بگیرد که مورد نجاست باشد در بین ثلاثة اوانین یا اربعة اوانین، اما دلیل علمی در اینجا - نه علم - بر یکی از نجاست این اوانین هم تعلق بگیرد، یا دلیل اجمالی

بر نجاست و بر غصبت یکی از اواین تعلق بگیرد، اینها موارد مختلفی است که نسبت به تحقق علم اجمالی می‌توانیم ترسیم کنیم.

تقسیم علم اجمالی به دو دسته

بنابراین می‌توانیم علم اجمالی را به دو دسته تقسیم کنیم؛ یا تکلیفی که ابتدائاً به واسطه علم اجمالی برای انسان محقق شده با تکلیفی که به واسطه علم اجمالی ثانی یا علم تفصیلی ثانی تعلق گرفته، یکی است مثل اینکه تکلیفی که به نجاست احد إناء و احتراز از نجاست تعلق گرفته است با تکلیفی که به واسطه علم تفصیلی نسبت به نجاست یک إناء مخصوص تعلق گرفته است که هر دو تکلیف از یک باب است. یا اینکه تکلیف تفاوت دارد و تکلیف تعلق گرفته است به احتراز از نجاست أحد الأواین اما تکلیف دوم به احتراز از غصبت یکی از اواین تعلق گرفته است. خب در اینجا تکلیف اول با تکلیف دوم تفاوت دارد. این رعایت و دقت در این کیفیت تقریر خیلی برای آینده ما مفید است!

صوری که در اینجا هست روی این حساب

تقسیم می‌شوند به اینکه یا علم دوم علم تفصیلی

نسبت به نجاست است، یا علم دوم علم اجمالی نسبت به نجاست است یا اینکه آن علم دوم دلیل علمی است نه علم نسبت به نجاست یکی از آن موارد اَوَان. در همه این موارد ایشان می‌فرمایند که شکی نیست بر اینکه اگر چنانچه علم اجمالی نسبت به نجاست یکی از اوانین تعلق گرفته باشد، آن علم تفصیلی دوم نسبت به نجاست یک آنیه خاص موجب انحلال حقیقی و انحلال تکوینی علم اجمالی خواهد شد. دو دلیل برای این مسئله ذکر می‌کنند؛ دلیل اول دلیل وجدان است. ما یک آنیه نجس که بیشتر نداشتیم بقیه همه طاهر بودند. این آنیه بین ثلاثة اوانین یا بین انائین مشتبّه بود. مسئله از باب اقلّ و اکثر استقلالین است. یعنی وقتی که علم تفصیلی دوم نسبت به یک آنیه تعلق گرفت در واقع آنیه دوم مشکوک النجاسة می‌شود. درست مانند شک در اقلّ و اکثر استقلالین، فرض کنید که شخصی نسبت به یک فرد قرض دارد، شک بین هزار درهم یا هزار و صد درهم است، نسبت به هزار درهم متیقن است و نسبت به صد درهم مشکوک است بنابراین هزار

درهم وقتی که ادا می شود ذمه نسبت به صد درهم شک بدوی می شود، وقتی که شک بدوی شد بنابراین از دایره علم اجمالی بیرون می رود، مانحن فیه هم از همین قبیل است. وقتی که علم تفصیلی به نجاست یک إناء مخصوص تعلق گرفت، احتراز از این واجب می شود پس این إناء از دایره تکلیف خارج می شود و وقتی این إناء خارج شد، شک در إناء ثانیه می شود، إناء ثانی مشکوک النجاسة می شود یا مقطوع النجاسة می شود؟ مشکوک النجاسة است. وقتی مشکوک النجاسة شد شبهة بدوی می شود و وقتی شبهة بدوی شد اصالة الطهارة در اینجا محکم خواهد بود. این دلیل اول است.

تلمیذ: انحلال حکمی فقط؟!!

استاد: بله.

تلمیذ: انحلال واقعی نیست؟!!

استاد: انحلال واقعی است و بحث در انحلال

حکمی و انحلال واقعی برگشتش به علم ما یا دلیل

علمی ما است؛ اگر ما علم تفصیلی داشته باشیم

انحلال، انحلال واقعی است و اگر دلیل ما دلیل

علمی باشد مثل بیّنه باشد یا خبر عادل باشد و

امثال ذلک یا یک قرینه‌ای باشد که شارع آن ظن و آن قرینه را حجت قرار داده باشد، دیگر در این صورت این انحلال، انحلال حکمی است و انحلال واقعی نیست.

دلیل اول دلیل وجدان بود و دلیل دومی را که مرحوم آقای حکیم می‌آورند دلیل نسبت به امتناع اجتماع علمین یا به عبارت دیگر معلومین بر مورد واحد است که اقتضاء می‌کند امتناع اجتماع علمین را بر مورد واحد که ملزوم امتناع اجتماع مثلیین بر مورد واحد است.^۱ البته بعداً ایشان خودشان این مطلب را رد می‌کنند، این دلیل دوم را رد می‌کنند، همین‌طور دلیل اول را رد می‌کنند ولی در رد کردن ایشان اشکال است.

ایشان می‌فرمایند که قائلین به این مسئله معتقدند که علم اجمالی اول از قبیل قضیه مهمله است و آن قضیه مهمله به عنوان **نجاسةُ أحد الإنائین** قابل انطباق بر طرفین علم اجمالی است؛ یعنی **نجاسة هذا الإناء** أو **نجاسة هذا الإناء** این قضیه به عنوان طبیعت

۱. حقائق الأصول، ج ۲، ص ۲۴۴.

مهمله... آنوقت در همین جا قبل از اینکه ما بخواهیم این مسئله را بگوییم، طبعاً این اشکال به نظر آقایان می‌رسد که مورد از باب طبیعت مهمله نیست بلکه از باب طبیعت مردّده و طبیعت مشکوکه است. طبیعت مهمله به نفس الطبیعه و صرف الطبیعه اطلاق می‌شود نه اینکه چون در اینجا قابل انطباق بر **أحدهما علی البدلیّة** هست، **إما أن ينطبق علیه**، بنابراین این از مورد شبهه خارج می‌شود و **إما أن ينطبق علیه** این از مورد شبهه خارج می‌شود، چون در اینجا مسئله ما از باب طبیعت مهمله است و طبیعت مهمله قابل انطباق بر آن معلوم بالتفصیل ثانوی ما است، پس در اینجا ما دو معلوم النجاسة داریم؛ معلوم النجاسة اوّلی ما عبارت از همان معلوم النجاستی است که به واسطه علم اجمالی حاصل می‌شود، معلوم النجاسة ثانوی ما به واسطه آن معلوم النجاستی است که از علم تفصیلی نسبت به این إناء خاص حاصل می‌شود، پس آن معلوم النجاسة که طبیعت مهمله است و قابل انطباق بر کلیهما است، تکلیفی را آورده است که عین همان تکلیف را آن معلوم النجاسة ثانوی ما آن تکلیف را می‌آورد.

بنابراین در اینجا این موجب می‌شود که ممتنع باشد، پس ما در اینجا دو معلوم النجاسة داریم که این دو معلوم النجاسة اقتضای دو علم به نجاست را می‌کند که ما اولاً یک علم به نجاست داشته باشیم، بعد دوباره یک علم به نجاست دیگر داشته باشیم.

خب اگر علم به نجاست داریم، دیگر علم به نجاست دوم لغو خواهد بود. مثل اینکه بنده دوبار وجود جناب آقای ... را **أعلى الله مقامه و رفع في الخلد مقامه** تصور کنم، اول وجود ایشان را در اینجا تصور کنم، خب وقتی که وجود ایشان را تصور کردم و بعد تصدیق به وجود ایشان پیدا کردم دیگر دوباره تصور وجود ایشان و تصدیق وجود ایشان لغو خواهد بود حالا آن تصدیق از هر راهی می‌خواهد باشد؛ از راه رؤیت می‌خواهد باشد اشکالی ندارد، از راه غیر رؤیت باشد که تصدیق تصدیق باشد، در آن صورت هم مانعی ندارد، ولی وقتی تصدیق به وجود ایشان پیدا کردم، دیگر دوباره تصور وجود ایشان و تصدیق وجود ایشان لغو خواهد بود، چرا؟ چون لازمه‌اش اجتماع مثلین است؛ اجتماع علمین مثلین

بر مورد واحد امتناع دارد، مانند اجتماع ضدّین بر
 مورد واحد می ماند. پس آن معلوم النجاسة اول اگر
 موجب احتراز شده است، دیگر معلوم النجاسة ثانی
 نمی تواند در اینجا موجب تکلیف بشود. اگر علم
 تفصیلی ما در اینجا موجب احتراز و موجب تکلیف
 شده است، پس آن معلوم النجاسة اول از دور خارج
 می شود و دیگر زمینه برای او نیست و چون علم
 تفصیلی حاکم بر معلوم بالاجمال است، وقتی که
 علم تفصیلی نسبت به یک مورد بیاید، از باب انطباق
 طبیعت شخصیه بر تعین خارجی - از این باب - وقتی
 که طبیعت شخصیه بر یک تعین خارجی تعلق بگیرد
 طبعاً آن مورد دیگر از تحت علم اجمالی اول بیرون
 می آید و این معلوم الاحتراز می شود وقتی معلوم
 الاحتراز شد ما حالا باید ببینیم که آیا آن علم اجمالی
 اول به قوّت خود باقی است یا به قوّت خود باقی
 نیست؟ و چون علم اجمالی قائم به طرفین یا به
 اطراف است، یک مورد از اطراف علم اجمالی وقتی
 که خارج شد که مساوی با همان معلوم بالاجمال
 ماست بنابراین طرف دیگر مشکوک الطهاره
 می شود.

این دلیل دومی است که برای این مسئله ذکر کرده‌اند. البته در نفس دلیلی که در اینجا ذکر شده، در محتوای آن دلیل، مسئله چندان قابل بحث نیست، در کیفیت وصول به نتیجه و در مقدمه‌ای که برای این مسئله چیده شده است در آنجا مسئله قابل برای بحث است. اشکالی که مرحوم آقای حکیم نسبت به این مورد می‌کنند، این اشکال برای جلسه بعد بماند. آن اشکالی که به نظر می‌رسد ایشان نسبت به این مورد متعرض نشدند، آن اشکال را ما مطرح می‌کنیم؛ بحث راجع به طبیعت مهمله و طبیعت شخصیه نیست. چرا؟ چون در علم اجمالی طبیعت ما، طبیعت مهمله است و آن طبیعت مهلمه‌ای که منظور از نظر محتجّه است با آن طبیعت مهمله اصطلاحی تفاوت می‌کند. طبیعت مهلمه عبارت از آن طبیعتی است که قابل انطباق بر افراد متعدد و متفقه النوعیه باشد مانند طبیعت انسان که لفظ انسان قابل انطباق است بر هر شخصی که داری نفس ناطقه است اعم از اینکه صفات مختلف دارد یا دارای خصوصیات مختلف است یا نیست. خصوصیات و صفات آنها

صفات واحد و متحد است یا نیست، به هر شخص و انسانی که دارای نفس ناطقه است طبیعت ناطقه اطلاق می‌شود و مصداق برای طبیعت مهمله و اطلاق نفس انسان است، این یک مسئله است.

ولی صحبت در این است که همین طبیعت مهمله را اگر ما مقید به یک وصف کردیم و گفتیم که **الإنسان العالم** باز این عالم این انسان را از آن طبیعت مهمله بیرون نمی‌آورد یعنی از اهمال خارج نمی‌کند ولیکن آن طبیعت را به یک وصفی مقید می‌کند که آن وصف، وصف احتراز از سایر موارد متفقة النوعیه است. یعنی با گفتن عالم، این طبیعت از اهمال خارج نمی‌شود و باز طبیعت، طبیعت مهمله است اما افرادش کمتر می‌شوند، افراد جاهل از تحت این طبیعت خارج می‌شوند ولی باز همین انسان نسبت به افراد خودش در خارج باز طبیعتش طبیعت مهمله است. انسان عالم بر این شخص گفته می‌شود، بر این شخص گفته می‌شود، بر این شخص گفته می‌شود، این طبیعت مهمله قابل انطباق بر هر تعین خارجی است. درست شد؟! حالا در مورد این نجاست انائین ما باید ببینیم که آیا اهمال در اینجا موجب تعدد

معلومین شده یا اینکه نه؟ یعنی اهمال در اینجا موجب قضیه است، یعنی موجب این دلیلی که آقایان آورده‌اند است یا اصلاً بحث، بحث اهمال نیست؟! ما یک نجاست داریم یک وقت می‌گوییم که **الإناء المتنجّس**، **الإناء المتنجّس** یک طبیعت مهمله‌ای است که قابل صدق است بر هر مورد إنائی که آن إناء معلوم بالتفصیل ما باشد یا معلوم به دلیل علمی باشد. این إناء متنجّس به عنوان یک طبیعت مهمله قابل صدق بر این است. **هذا إناء المتنجس**، بنابراین **الإناء المتنجّس** قابل انطباق بر این است؛ آن إناء هم متنجّس است، می‌گوییم که **الإناء المتنجس** قابل صدق بر این هم است؛ إناء دیگر هم متنجّس است، می‌گوییم که **الإناء المتنجس** قابل صدق بر این است؛ در صورتی که آن تعین خارجی ما به علم یا به دلیل علمی معلوم بالتفصیل باشد. اما اگر آن تعین خارجی و آن إناء خارجی معلوم بالتفصیل نیست، دیگر **الإناء المتنجس** نمی‌تواند به عنوان طبیعت مهمله قابل صدق بر این باشد، چرا؟ چون إناء متنجّس طرف مقابلش باید متنجّس باشد و این

مشکوک است، وقتی که این مشکوک النجاسة بود
 چطور **الإناء المتنجس** قابل انطباق بر این است؟!
 اگر از شما پرسند **هذا متنجس**؟! شما می‌گویید که
 بله؟! می‌گویید که نه مشکوک است درحالی که در
 انطباق طبیعت مهمله بر افراد خارجی باید این قابل
 انطباق باشد، یعنی وقتی که شما یک طبیعت مهمله
 را بر افراد خارجی اطلاق می‌کنید، باید صحت سلب
 نداشته باشد درحالی که وقتی بگوییم که **هذا الإناء**
المتنجس، صحت سلب دارد چون مشکوک است،
 این مشکوک النجاسة است. مشکوک النجاسة و
 مقطوع النجاسة با همدیگر دوتا هستند و فرق
 می‌کنند.

عدم وجود قضیه مهمله در علم اجمالی

بنابراین اصلاً مطرح کردن محل بحث به عنوان
 قضیه مهمله در مانحن فیه که چون در اینجا در علم
 اجمالی قضیه مهمله داریم در اینجا اشکال نیست!
 غلط است ما اصلاً در علم اجمالی قضیه مهمله
 نداریم، آنچه را که ما در علم اجمالی داریم طبیعت
 مردده و طبیعت مشکوکه است یعنی **الإناء**
المشکوک النجاسة به عنوان یک طبیعت مهمله در

اینجا مدّ نظر قرار می گیرد نه به عنوان آن نفس طبیعت
مهمله؛ یعنی نفس طبیعت مهمله در آنجا لازمه برای
علم اجمالی نیست. طبیعت مهمله یک وقت طبیعت
ساذجه است، همین طبیعت مهمله ساذجه است
فرض کنید می گوییم که الإنسان؛ انسان طبیعت
مهمله ساذجه است و قابل انطباق بر تمام تعینات
خارجی و طبایع شخصی خارجی است. درست
شد؟ یک وقت می گوییم که الإنسان العالم، این
الإنسان العالم باز طبیعت مهمله است و قابل انطباق
بر طبایع شخصی عالم، الإنسانُ العالم الأبيض هم
طبیعت مهمله است قابل انطباق بر طبایع یک شخص
خارجی اگر ما هزار قید هم برای این طبیعت اضافه
کنیم هم از اهمال خارج نمی کند، بالأخره این قابل
انطباق بر این مسائل است.

در مانحن فیه طبیعت، طبیعت إناء متنجّس
نیست. آنچه را که مورد تعلق تکلیف است الإناء
المشکوک النجاسة است. الإناء المشکوک
النجاسة این طبیعت مهمله است که قابل صدق بر
این و بر این است. این الإناء المشکوک النجاسة

است؟ بله، این هم **الإناء المشكوك النجاسة** است؟

بله، تمام اینها إناء مشکوک النجاسة هستند. إناء مشکوک النجاسة به عنوان طبیعت مهمله برای این قرار گرفته است و این چه ربطی به تعلق علم تفصیلی دارد، این دو معلوم است. این إناء مشکوک النجاسة معلوم و قطعی ما است، ما قطعاً می دانیم این إناء مشکوک النجاسة است.

تلمیذ: اگر مشکوک باشد که تکلیف نمی آورد.

استاد: تکلیف نمی آورد، ما هم همین را می گوئیم. این که الآن در اینجا تکلیف نمی آورد. پس تکلیف به چه تعلق گرفته است؟

تلمیذ: علم که مفقود است.

استاد: احسنت، ما دنبال یک علم دیگر باید برویم. حالا این را عرض می کنم. این انائی را که الآن ما داریم مقطوع ما است ولی مقطوع النجاسة است یا نه؟ مقطوع مشکوک النجاسة است یعنی ما قطع داریم که این إناء مشکوک النجاسة است. قطع دارید یا در این هم شک دارید؟!

تلمیذ: ما چون در علم اجمالی هستیم علم ما به نجاست نه علم به مشکوکیّت ...

استاد: ما حالا به آن کاری نداریم. ما دوتا إناء در خارج داریم، چه عنوانی بر این دو إناء صادق است؟! ما این را می‌گوییم. آیا إناء متنجّس بر این صادق است؟! اینکه نیست، **هذا إناء متنجّس؟!!** اینکه نیست، **هذا الإناء متنجّس؟!!** این هم که نیست، پس این چیست؟! بالأخره یک عنوانی بر این صادق است! این مشکوک النجاسة می‌شود. این مشکوک النجاسة به آن صادق است؟! می‌گویند که بله، بنده این لباس را به تن می‌پوشم، بنده مشکوک النجاسة هستم. درست است؟! این آقا به او چه می‌گویند، این هم می‌گویند که بنده هم مشکوک النجاسة هستم. پس در واقع در اینجا قضیه و طبیعت مهملة ما **الإناء المشكوك النجاسة** است و إناء مشکوک النجاسة قابل انطباق بر دو إناء خارجی است، نه إناء متنجّس؛ إناء متنجّس قابل انطباق نیست. بله **إناء المتنجّس المتردد**، دوباره همین که ما گفتیم می‌شود؛ یعنی إناء مشکوک النجاسة و إناء مشکوک النجاسة به عنوان طبیعت مهملة قابل انطباق بر این است و قابل انطباق بر این هم است، ما حرفی بر این نداریم. ولی صحبت

در این است که إناء مشکوک النجاسة که به قول شما مورد تکلیف نیست. إناء مشکوک النجاسة فرض کنید که شک بدوی باشد؛ در شک بدوی ما إناء مشکوک النجاسة داریم، فرض کنید که اینجا در مورد اطراف علم اجمالی نیست بلکه شک، شک بدوی است و شک می‌کنیم که آیا این خمر است یا اینکه خلّ است؟ خب باید چه کار کرد؟ جای قاعده برائت است. این إناء مشکوک النجاسة است پس ما در علم اجمالی همان طبیعت مهمله‌ای را داریم که آن طبیعت مهمله ما در شک بدوی وجود دارد. این یکی از مواردی است که باید روی آن دقت بکنیم. یعنی همان طبیعت مهمله ما که در شک بدوی وجود دارد، همان طبیعت مهمله ما در علم اجمالی وجود دارد، حالا علم اجمالی یک چیز اضافه دارد. این طبیعت مهمله ما **الإناء مشکوک النجاسة** است این هم **الإناء مشکوک النجاسة** است هر دو اینها در مشکوک النجاسة بودنشان بحثی نیست. بنابراین ما در اینجا دو علم نداریم که بر موضع واحد این دو علم اجتماع کرده باشند. علم اول ما **الإناء المشکوک النجاسة** بود، علم دوم ما که علم تفصیلی

بود **الإناء المقطوع النجاسة** است. خب این دو علم است و چه ارتباطی به همدیگر دارند؟! بنده نسبت به علم اجمالی علم دارم که این مشکوک النجاسة است، یا الآن علم تفصیلی دارم این مقطوع النجاسة است، خب این دو با همدیگر اجتماع نکردند. دو علم است دو معلوم دارد و اجتماع نشده است. این طبیعت ما طبیعت مهمله می شود.

پس با حفظ طبیعت مهمله در مورد علم اجمالی ما می بینیم در اینجا دو علم باهم امتناع در مورد واحد ندارند، دو علم است، دوتا معلوم است و موردش هم دو مورد است الا اینکه در مانحن فیه الآن در یک مورد واحد تعلق گرفته اند، آن **إناء مشکوک النجاسة** است هر دوی اینها را شامل می شود، این **إناء مقطوع النجاسة** است خب این مورد را شامل می شود. خب این از اطراف علم اجمالی کنار می رود. حالا این را می خواهیم بگوییم که آن علمی که موجب شده است این طبیعت مهمله در عالم تصور و در عالم ذهن تحقق پیدا کند، آن قطع به نجاست أحد الإنائین است. پس ما در اینجا دو علم

داریم؛ یک علم داریم **أحد الإنائین متنجس**، یک علم دیگر داریم که آن عبارت از این است که **هذا الإناء، مشكوك النجاسة و هذا الإناء، مشكوك النجاسة** یعنی این مشكوك النجاسة بودن در علم اجمالی ما، برخلاف شبهة بدوی، این متولد از علم است، در شبهة بدوی قضیه و طبیعت مهملة ما متولد از علم سابق نیست بلکه خودش فی حدّ نفسه تولّد دارد، خودش فی حدّ نفسه به واسطه شک یا شبهه‌ای برای انسان پیدا می‌شود، تکلیفی نیست.

من باب مثال زید یک حرفی زده یا هر چیزی بوده، هزارتا عامل دارد با هزارتا عامل برای ما، مشكوك النجاسة آن طبیعت مهملة متولد می‌شود ولی در علم اجمالی ما این طبیعت مهملة متولد از علم است. لذا اینجا الزامی است. چون آن علم موجب و منشأ برای این علم به مشكوك النجاسة بوده است، آن علم قطعی به نجاست احدِ ایناء، موجب تولّد و پیدایش یک قضیه و طبیعت مهملة است که آن طبیعت مهملة به هردوی اینها تعلق گرفته است؛ مشكوك النجاسة و مشكوك النجاسة. این مشكوك النجاسة با مشكوك النجاسة در شبهة

بدوی تفاوت دارد. چرا؟ چون این ناشی از علم است.

تلمیذ: حالا موضوعی را که شما فرمودید بهتر نیست همین جا بفرمایید بدانیم علم اجمالی تعلق گرفته است به نجاست أحد الإنائین، نه علم اجمالی تعلق گرفته به مشکوک النجاسة.

استاد: خب در علم اجمالی ما دو علم تصور کردیم؛ یک علم اول که قطع به نجاست أحد الإنائین است وقتی که به نجاست أحد الإنائین قطع پیدا کردیم الآن در مقابل خودمان چه چیزی پیدا می شود؟ دو إناء.

تلمیذ: این لازمه اش است.

استاد: همین، پس این دوتا با همدیگر منافات ندارند، یعنی می خواهم این را عرض کنم که علم اجمالی با علم تفصیلی ما اجتماع معلومین بر مورد واحد نیست چرا؟ چون در علم اجمالی آنچه که محل ابتلاء است و دارد در مقابل علم تفصیلی سینه سپر می کند، آن علم اجمالی اول نیست، این عبارت از مشکوک النجاسة بودن است، مشکوک النجاسة

بودن با معلوم النجاسة بودن دوتا علم است.

تلمیذ: باید عنوان درستش کنیم چون علم اجمالی تکلیف آور است.

استاد: بله.

تلمیذ: ... تعلق گرفته به مشکوک النجاسة ...

استاد: اشکال ندارد، ببینید ما به تعلق تکلیف کاری نداریم، چون معلول بالإجمال ما قطع به نجاست أحد الإناء است و به همان لحاظ، تکلیف تعلق می گیرد. ولی ما به آن کاری نداریم، ما در جواب اینها این اجتماع مثلین را برداشتیم. این منظور ما بود. مثلی که در مقابل علم تفصیلی است عبارت از آن علم اجمالی اول است و آن علم اجمالی الآن بین این دوتا گم است و ما نمی دانیم. آنچه را که ما علم داریم مشکوک النجاسة بودن است و آنچه را که تکلیف به آن تعلق گرفته است قطع به نجاست **أحد الإنائین** است و این دوتا با همدیگر تفاوت دارند.

اللهم صل على محمد وآل محمد